

پیش‌خوان

داستان تنها قائم مقام رهبری

در آینه روایت و تحلیل

عبرت‌های تاریخی

یک‌گزینش و عزل

■ **شاهد توحیدی**

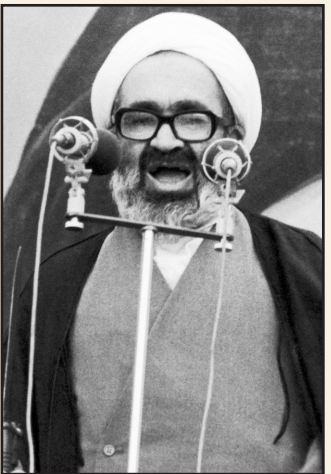


اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، داستان قائم مقامی رهبری آیت‌الله حسینعلی منتظری‌را بازخوانده و به تحلیل نشسته‌است. «وزگار قائم مقامی» توسط سهراب مقدمی شهیدانی تألیف شده

و بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته‌است. نویسنده این پژوهش در دیباچه خویش بر آن در باب موضوع کتاب و اهمیت آن از جنبه‌های گوناگون چنین آورده است:

«شیخ حسینعلی منتظری از روحانیون مبارز و یکی از شارحان تئوری حکومت اسلامی و ولایت فقیه است که در گروان حوادث، سرگذشت برحادثه‌ای را تجربه کرد. یک روز فقیه عالیقدر لقب گرفت، چندی بعد به عنوان مرجع نسل انقلابی معرفی گردید و مدتی بعد در فرآیندی شتاب‌زاه به جایگاه قائم‌مقام رهبری رسید، اما دیر زمانی نگذشت که سیر نزولی جایگاه اجتماعی‌اش آغاز گردید. مطرح شدن مفاسد سیدمهدی هاشمی – که باند تبهکار او نزدیک به ۳۰ قتل نفس در پرونده داشت- نقطه آغاز نزول قائم‌مقام بود. او به زودی از مرجعیت مجاهدین اصیل تنزل کرد و کوتاه‌زمانی بعد، به عنوان مدافع و پناگاه‌اعضای سازمان منافقین، لیبرال‌ها و سکولارها درآمد و در آخر، برخلاف مکتوبات صریح خود، به مخالفت با ولایت‌فقیه کشیده شد و با اعلان رسمی خروج از شرایط مرجعیت توسط جامعه مدرسین و انقطاع از اردوگاه انقلاب اسلامی، سرانجامی تلخ برایش رقم خورد.

جرعه مسئله قائم‌مقامی در ابتدا، با یک دغدغه معقول زده شد و آن تدبیر برای آینده انقلاب و نظام اسلامی در فقدان امام خمینی بود، اما به نظر می‌رسد در مقام عنیت‌بخشیدن به این دغدغه، راه حلی و درستی طی



► ۱۲۵۸. آیت‌الله حسینعلی منتظری در حال افامه نماز جمعه تهران

نشد. از یک‌سو در چنین امر مهمی، هیچ استعجاه‌ای از امام خمینی صورت نگرفت و از دیگر سو، نسبت به مخالفت‌های صریح امام در مقابل قائم‌مقام، بی‌توجهی صورت گرفت. خطای راهبردی دیگر، اصرار بر رسمیت بخشیدن به مسئله قائم‌مقامی، به‌رغم عدم وجود زیرساخت‌های قانونی آن بود که در نظر برخی خبرگان، نوعی بدعت سیاسی ساختاری محسوب می‌شد. نهادینه کردن شأن یک فرد مشخص در حد اسکن یک نهاد سیاسی مقتدر فراقانونی آن هم بدون پیش‌بینی در قوانین اساسی یا عادی و زمینه‌سازی اجتماعی برای رهبری کسی که هیچ تضمینی برای استمرار شرایط رهبری در وی وجود ندارد، از جمله مسائل قابل توجهی است که در باورخوبانی پرونده قائم‌مقامی باید مدنظر قرار گیرد. عدم توجه به اعتراضات برخی علمای قم و تهران با مصداق انتخابی برای تصدی قائم‌مقامی نیز مسئله مهم دیگری است که قابلیت بررسی تفصیلی دارد. اینکه چه کسانی و چرا با انتخاب مرحوم منتظری به مخالف بر خاستند، هنوز به طور بایسته مورد باز کاوی قرار نگرفته است. در سه دهه گذشته، بحث قائم‌مقامی آقای منتظری به لطف تکاپوی پرامنه اعضای بیت وی و پشتیبانی تمام عیار رسانه‌های ضدانقلاب، همواره در محافل سیاسی مطرح بود و به دلیل فقدان روایتی جامع و مستند، طرفداران ایشان را رویکردی طلبکارانه به ترویج روایت یک‌سویه خویش دبت می‌زدند. به راستی فارغ از این خیابونی رسانه‌ای، واقعاً ماجرا چه بود؟ پیشینه‌ی جانشینی وی مربوط به چه دوره‌ای است؟ و چه کسانی با چه اهدافی پیگیر و پیشگام آن بودند؟ با وجود مراجع بزرگی چون آیت خوینی، مرعشی‌نظفی، گلپایگانی، قمی و دیگران، آیا مرجعیت آقای منتظری در فرآیندی منطقی و مبتنی بر سنت‌های حوزوی مطرح شد، یا تابعی از شرایط سیاسی و مه‌وون فعالیت‌های سازمان یافته انقلابیون بود؟ آیا قائم‌مقام رهبری از مفاسد برخی اطرافیان خود، خصوصاً سیدمهدی هاشمی شناخت دقیق و عمیقی نداشت یا آنکه قربایت، مانع از خرده‌گیری در مورد عملکرد آنان شده بود؟…»

احمد رضا صدری

۴۴ سال پیش در چنین روز هایی، دولت جمشید

آموزگار ناتوان از غلبه بر بحران های سیاسی و اقتصادی ایران و بر آوردن خواسته های پهلوی دوم و دولت آمریکا، از مسئولیت کنسار رفت و جای خود را به کابینه جعفر شریف امامی داد.
بسیترها و پیامدهای این دوره یکساله صدارت اما در خور خوانش و تحلیل می نماید و مقال بی آمده نیز در پی این امر بوده است. مستندات این نوشتار، بر تارنمای پژوهشکده مطالعات تاریخ معاصر ایران آمده است. امید آنکه محققان و علاقه مندان را مقرب و مقبول آید.

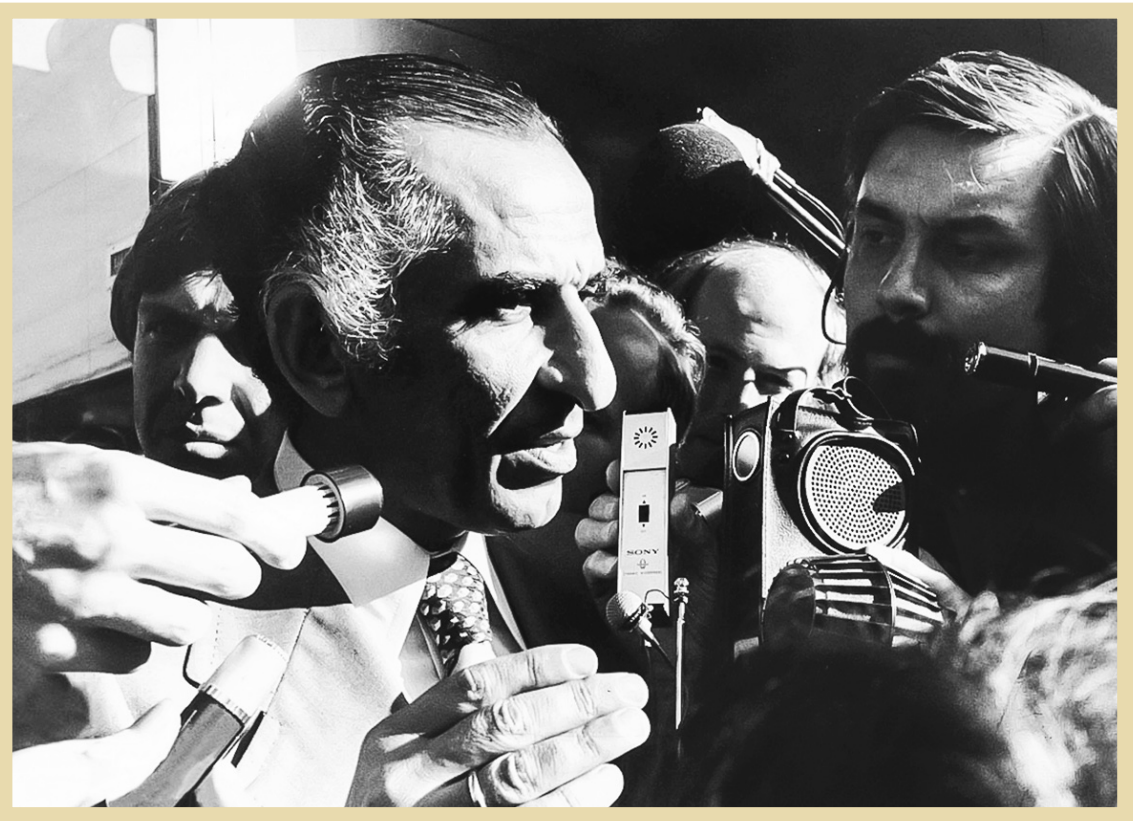
■ **احمد رضا صدری**

۴۴ سال پیش در چنین روز هایی، دولت جمشید آموزگار ناتوان از غلبه بر بحران های سیاسی و اقتصادی ایران و بر آوردن خواسته های پهلوی دوم و دولت آمریکا، از مسئولیت کنسار رفت و جای خود را به کابینه جعفر شریف امامی داد.
بسیترها و پیامدهای این دوره یکساله صدارت اما در خور خوانش و تحلیل می نماید و مقال بی آمده نیز در پی این امر بوده است. مستندات این نوشتار، بر تارنمای پژوهشکده مطالعات تاریخ معاصر ایران آمده است. امید آنکه محققان و علاقه مندان را مقرب و مقبول آید.

■ **از تبار ابوالمشاغل های دوران پهلوی دوم**
جمشید آموزگار در عداد افرادی است که در دوران سلطنت پهلوی دوم، انواع و اقسام مشاغل بی‌بیط و باربط به تحصیلات و تجربیات خویش را تجربه کرده است؛
مروری بر سیاهه این مناصب، شاهدهی بر این مدعاست. حسن کلاته، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران این مسئولیت‌ها را به ترتیب پی آمده فهرست کرده است:

«جمشید آموزگار فرزند حبیب‌الله آموزگار، در تاریخ ۴ تیرماه ۱۳۰۲ هجری شمسی، در تهران متولد گردید. پدرش از قضات وزارت عدلیه حکومت رضا شاه بود. در دوران نوجوانی، سناتور مجلس و در کابینه حسین علاء، به وزارت فرهنگ منصوب گردید. مادرش احترام السلطنه (توران)، از نخستین زنان تحصیلکرده علوم جدید بود. جمشید آموزگار تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران گذراندید و در رشته حقوق و اقتصاد از دانشگاه تهران، فارغ‌التحصیل شد و برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت. او در دانشگاه کرنل و واشنگتن، موفق به دریافت مدرک مهندسی راه و ساختمان شد، وی پس از خاتمه تحصیل به ایران آمد و توسط آمریکاییان به ریاست بخش مهندسی اداره اصل چهار ترومن منصوب شد. آموزگار با سمت کارشناسی در سازمان ملل متحد، مشغول به کار شد و سپس از چندی به سمت معاون فنی و بهداشتی وزارت بهداشت منصوب شد. وی در هیئت نمایندگنی ایران در کنفرانس سازمان پیمان مرکزی (ستو) در کراچی پاکستان نیز عضویت داشت. در دولت منوچهر اقبال، به سمت وزارت کار منصوب گردید و نخستین قانون کار را از تصویب مجلسین گذراند. سپس به وزارت کشاورزی منصوب شد و به تهیه اولین قانون اصلاحات کشاورزی اقدام نمود. در دولت حسنعلی منصور، به وزارت بهداری گمارده شد و در دولت امیرعباس هویدا به سمت وزارت دارایی منصوب شد. پس از چندی به ریاست مجمع سالانه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دست یافت و در سال ۱۳۵۴، امور مربوط به قیمت گذاری نفت و به دنبال آن ریاست اجلاس اوپک را عهده‌دار شد. آموزگار علاوه بر سمت‌های ذکر شده، عضو هیئت مرکزی جمعیت شیر و خورشید، عضو هیئت امنای دانشگاه پهلوی، عضو هیئت امنای دانشگاه تهران، عضو هیئت امنای دانشگاه جندی شاپور و عضو هیئت امنای بنیاد اشرف پهلوی نیز بود. جمشید آموزگار در یکی دیگر از کابینه‌های هویدا، وزیر کشور و در سال ۱۳۵۳، رستاخیز به این حزب پیوست و بعد از امیرعباس هویدا، دومین دبیر کل حزب رستاخیز ایران شد. آموزگار در ۱۶ مرداد ۱۳۵۶ و با فرمان محمدرضا پهلوی، به نخست وزیر ایران انتخاب و شعار دولت

تاریخ



۱۳۵۶. جمشید آموزگار در گفت‌وگو باخبرنگاران، در دوره نخست‌وزیری

دولت جمشید آموزگار، ناتوان از بر آوردن خواسته‌های شاه و آمریکا

دولت فلج شده، حزب رستاخیز مُرده

ولاشه‌اش را دفن کرده‌اند!

وی ایجاد فضای باز سیاسی، مهار بحران اقتصادی و خاموش کردن ناراضیاتی‌های مردم بود ولی حوادثی از قبیل برگزاری جشن هنر شیراز، درگذشت آیت‌الله سید مصطفی خمینی، چاپ مقاله ایران و استعمار سرخ و سیاه، آتش سوزی سینما رکن آبادان و برقراری حکومت نظامی در چندین شهر، عملاً با عدم کار آبی و مخالفت بیشتر احاد مردم واجه گردید. وی سرانجام در ۵ شهریور ۱۳۵۷، جایی خود را به جعفر شریف امامی داد. آموزگار قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، به آمریکا رفت و مالا در ۶ مهر ۱۳۹۵ در ایالت مریلند آمریکا در سن ۹۳ سالگی درگذشت.»

■ **بر خاسته از «باند امریکایی‌ها»**

آموزگار را باید در زمره سیاستمدارانی قلمداد کرد که به «باند امریکایی‌ها» تعلق داشتند. در فرآیند واگذاری سمت‌ها به او دوره جوانی تا پایان سلسله پهلوی، می‌توان رد پسای آمریکا را رصد کرد. او از دهه ۴۰، کاندیدای این دولت برای بر عهده گرفتن نخست‌وزیری بود، چه اینکه به باور آنان می‌توانست عملاً با عدم کار آبی و مخالفت بیشتر احاد مردم هر چند نهایتاً در دوره صدارت، به چنین موفقیتی دست نیافت. زهرا سعیدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این فقره معتقد است:

«فعالیت آموزگار و دوستانش در دهه‌های ۳۰ و ۴۰، باعث ترس شاه و حساسیت ساواک شده بود و به همین دلیل، ساواک دستگاه امنیتی کشور آنها را تحت نظر داشت. بنا بر اسناد و مدارک ساواک،



۴-دهه ۳۰. جمشید آموزگار در گفت‌وگو با محمد رضا پهلوی

از بسترهای دستیابی آموزگار به نخست‌وزیری، وجهه سازی های وی برای خود به عنوان فردی دموکراتی و حامی حقوق بشر بود. او به ظاهر معتقد بود که شاه باید قدری از توجه به ار تش، نظامی گری و جمع آوری سلاح بکاهد و از سوی دیگر خود را در تعامل با نخبگان و تکنوکراسی ایران نشان دهد. همین امر موجب شد پهلوی دوم در دوران اوج گیری بحران، گزیندهای بهتر از وی برای ابرتن صدارت نیابد

این گروه که در محافل به باند امریکایی شهرت یافته بودند، به حمایت آرمین مایر سفیر وقت آمریکا در ایران و برداران رشیدیان مستظله بودند، حتی گفته می‌شود که انتصاب آموزگار به ریاست مجمع عمومی بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه در دهه ۱۳۴۰، تلاش دولت آمریکا برای تبلیغ جهت نخست‌وزیری آموزگار در آن دوره تلقی می‌شود. بر اساس این ادعا، آمریکا آموزگار را گزینه‌ای مناسب برای اسپناری از پست‌های سیاسی و اقتصادی می‌دانست، زیرا او می‌توانست تغییرات و اصلاحات مورد نظر آمریکا را به خوبی فراهم آورد. مطابق با این دیدگاه انتصاب آموزگار به وزارت کشاورزی در اواخر دهه ۱۳۳۰ هم عمداً به این منظور صورت گرفت که زمینه‌های اعلام و اجرای لایحه اصلاحات ارضی که از نظر جهانی نامطلوب بود، فراهم شود. بدین ترتیب برجسب لایحه به عنوان یکی اقدام امریکایی قوت گرفت، به نحوی که مسئولیت چنین لایحه‌ای کاملاً متوجه سفارت آمریکا شد. رفتار اشراف‌منشانه و چاپلوسانه آموزگار، به خوبی در خدمت جاه‌طلبی‌های وی قرار گرفت. همراهی مستمر وی با مقامات رده بالای سفارت آمریکا کمک کرد موضع خود را به عنوان آلت دست آمریکا حفظ کند. از سوی دیگر مطابق با برخی از دیدگاه‌های مطرح شده، آموزگار با سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا نیز در ارتباط بود. بهمن روشن یکی از اعضای وزارت خارجه معتقد بود او مأمور سیوا بوده است. او در اثبات این ادعا، دو استدلال داشت: ۱. برای اینکه او به نحوی آشکار از ملاقات با خارجی‌ها و به‌ویژه امریکایی‌ها برهیز می‌کند، ۲. آموزگار و پدرش (حبیب‌الله آموزگار) به طور ناگهانی بدون هرگونه ابزار مشهود، به رفاه و ثروت رسیده‌اند. آموزگار از نظر سیاسی نیز خود را مدافع سیاست غرب نشان داده بود و همواره خویش را به عنوان فردی روشنفکر، آزادخواه و طرفدار دموکراسی مطرح می‌کرد. اتخاذ این نگرش تا حدودی نیز باعث وجهه سیاسی او در میان ملی‌گرایان شده بود. به خصوص آنکه در این سطح، در اموری چون ریاست اوپک نیز فعالیت داشت.
با این حال ارتقای آموزگار به پست‌های سیاسی، در شرایطی صورت می‌گرفت که به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران، عملکرد آموزگار در بسیاری از پست‌هایی که او در آنها فعالیت داشت، چندان مثبت و کارآمد نبود. چنان‌که گفته می‌شود او وزارت دارایی را به نحوی نامطلوب اداره کرد و بدون توجه به جزئیات یا کارایی حداکثر، تمایل به اجتناب ورزیدن از مشکلات متعارف مدیریت اداره امور وزارتخانه داشت. زمانی که وی وزیر کشور بود، هرگز با استانداران ملاقات نکرد؛ در زمان دبیر کلی حزب رستاخیز، وی شخصاً دستور داد بسیاری کمی داشت، بااین حال کاری هم نمی‌کرد که خشم شاه را در پی داشته باشد. آموزگار در آبان ۱۳۵۶، جای هویدا به نخست‌وزیری منصوب شد، اما بعد از ۱۰ ماه و بدون آنکه بتواند انتظارات شاه و آمریکا را برآورده سازد، از این سمت استعفا کرد…»

■ **در پوست حامی دموکراسی و حقوق بشر**
از بسترهای دستیابی آموزگار به نخست‌وزیری، وجهه‌سازی‌های وی برای خویش به عنوان فردی دموکرات و حامی حقوق بشر بود. او به ظاهر معتقد بود که شاه، باید قدری از توجه به ارتش، نظامی‌گری و جمع‌آوری سلاح بکاهد و از سوی دیگر خود را در تعامل با نخبگان و تکنوکراسی ایران نشان دهد. همین امر موجب شد پهلوی دوم در دوران اوج گیری بحران، گزیندهای بهتر از وی برای ابرتن صدارت نیابد

دولت جمشید آموزگار در گفت‌وگو باخبرنگاران، در دوره نخست‌وزیری

آموزگار را باید در زمره سیاستمدارانی قلمداد کرد که به «باند امریکایی‌ها» تعلق داشتند. در فرآیند واگذاری سمت‌ها به او از دوره جوانی تا پایان سلسله پهلوی، می‌توان رد پای آمریکا را رصد کرد. او از دهه ۴۰، کاندیدای این دولت برای بر عهده گرفتن نخست‌وزیری بود، چه اینکه به باور آنان می‌توانست به نحوی مطلوب، خواسته‌هایشان را به اجرا برساند، هر چند نهایتاً در دوره صدارت به چنین موفقیتی دست نیافت

همین امر موجب شد پهلوی دوم در دوران اوج‌گیری بحران، گزینه‌ای بهتر از وی برای صدارت نیابد. فرنود فردهی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران ماجرا را اینگونه می‌بیند:
«پیش از آنکه آموزگار به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شود، توانسته بود خود را به عنوان روشنفکر و طرفدار آزادی و دموکراسی، نزد شاه و برخی از سیاسیون معرفی کند. وی همواره خود را طرفدار ایران و پیشرفت کشور قلمداد می‌کرد و تلاش می‌نمود به عنوان مدافع حقوق بشر در ایران، در عرصه بین‌المللی مطرح شود. با این حال تمامی این اقدامات از حس جاه‌طلبی و قدرت‌خواهی وی نشئت می‌گرفت تا جایی که برای نزدیک شدن به شاه و به دست آوردن پست نخست‌وزیری تا حتی امکان‌هم آزارش و نظامیان انتقاد می‌کرد و هم زبان به نقد از برخی تحصیلکرندگان فرنگ می‌گشود. پس از تبعید حضرت امام خمینی(ره) به ترکیه و عراق، گستره اعتراضات در ایران افزایش یافت و شاه برای حفظ قدرت اقدام به سرکوب مخالفان کرد که تنها اهرم ممکن برای این عمل، استفاده از نیروی نظامی بود. به همین دلیل روز به روز قدرت این گروه، در ساختار حکومت پهلوی بیشتر می‌شد. از این رو آموزگار برای کنار زدن رقیبان نظامی در مسیر رسیدن به قدرت، با طرح نظراتی مانند اینکه ارتش بزرگ قدرت را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که ممکن است روزی شاه را سرنگون کنند و اینکه سازمان ملل کارایی خود را در حفظ امنیت کشورها به بهترین شکل انجام می‌دهد، در تلاش بود تا نفوذ این گروه در شاه و دربار بکاهد. انتخاب آموزگار به عنوان نخست وزیر، از چند جهت قابل مآمل است؛ نخست اینکه وی به عنوان شخصی که توانایی بهبود شرایط اقتصادی را دارد، برای خروج کشور از تورم و رکود سنگین در سال ۵۶، از سوی شاه برگزیده شد. در کنار این مسئله با توجه به حجم گسترده اعتراضات و مخالفت‌ها در کشور، محمد رضا شاه بر این تصور بود که انتخاب آموزگار در سمت نخست‌وزیری با توجه به وجهه مثبت بین‌المللی وی، موجب ایجاد فضای باز سیاسی در کشور خواهد شد و این مسئله در نهایت منجر به آرام شدن اوضاع می‌گردد. با این حال انتخاب آموزگار، هیچ‌کدام از این دودلف را برای شاه به‌امعان نیاورد. آموزگار ابتدا با دوکرات جلوه دادن کابینه خود، از منتقدان خواست نظرات و نقدهای خود را مطرح کند تا امکان حل آنها در یک فضای آرام و به دور از خشونت صورت گیرد، اما معترضان و روحانیون می‌پرداخت تا ایشان را آرام کند و از طرفی نیز در رسانه‌های بین‌المللی، قدرت این فشر از جامعه را بسیار ضعیف نشان می‌داد. آموزگار همواره تلاش می‌کرد تا خود را مهره امریکا نشان ندهد. هر چند بسیاری بر تمایلات وی نسبت به این کشور آگاه بودند و این تمایلات تا حدی بود که خود سفیر وقت آمریکا در زمان بر عهده داشتن وزارت دارایی توسط آموزگار، ادعا داشت که وی در بسیاری از مجاهده‌های میان ایران و آمریکا، جانب آمریکا را گرفته است؛ از این رو وی بر این باور بود در دوران نخست‌وزیری و با مساعدت این کشور، امکان خروج از بحران اقتصادی و سیاسی فراهم می‌شود، ولی با توجه به روی کار آمدن کارتر از حزب دموکرات و نیز هزینه‌های سنگینی که محمدرضا شاهه برای پیروزی جمهوریخواهان نموده بود، عملاً این امید آموزگار نقش بر آب شد…»

■ **توان در مواجهه باگرداب بحران اقتصادی**
شاه انتظار داشت آموزگار با دانش و داعیه اقتصادی خویش قدری بتواند بر رکود و فساد پس از افزایش قیمت نفت فائق آید و با تعدیل فشارها در این حوزه، امواج مخالفت‌های سیاسی هم فروکش کند. او گرچه در آغاز با شمایل یک صدراعظم دموکرات و روادار روی کار آمد، اما جامعه معترض ایران در آن روز، وی را جدی نگرفت و نهایتاً دوره دولت وی نیز رو به پایان گذاشت. رضا سردی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره می‌نویسد:
«بحران اقتصادی در رژیم شاه، از حدود سال ۱۳۴۴ آغاز و به‌تدریج در سسال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۶، عمیق تر شد. این نخستین بحران

روزنامه جوان | شماره ۶۵۶۸ | ۹ جوان

عده اقتصادی ایران از زمان انقلاب سفید شاهانه، یعنی اوایل دهه ۱۳۴۰ بود. با بروز این بحران و ناراضیاتی عمومی، عرصه بر شاه تنگ شد. او هویدا را از سمت نخست‌وزیری برکنار و جمشید آموزگار ا به‌جای وی منصوب کرد. شاه بر آن بود که با طرح وعده گسترش فضای باز سیاسی از طریق وارد کردن اعضای جدید و جوان به کابینه، نظر مخالفان را جلب کند. وی دولت آموزگار را سکوی پرش به دوره آزادی، پیشرفت و دموکراسی اعلام کرد. آموزگار در اوج بحران‌های اقتصادی به میدان فرستاده شد تا اقتصاد آشوب‌زده را سامان بخشد و با خطوطی متمایز با خطوط قبلی، نظام اقتصادی را نظم بدهد و آینده‌دار کند، ضمن آنکه وظیفه تحرکبخشی سیاسی و انجام تغییرات اجتماعی را نیز در مسند نخست‌وزیری و دبیر کلی حزب رستاخیز – که سپس به وی اعطا شد- عهده‌دار بود. وی آمده بود تا به‌عنوان مُحلل تاریخی، بخش خصوصی و بخش دولتی را جوش بدهد و اتحاد دو جریان را در مسیر آینده‌دار کردن نظام و سامان‌بخشی به اقتصاد بحران‌زده رقم بزند. نظام که پس از شروع بحران و گسترش شدن ابعاد آن، ضعف‌های خود را نظاره می‌کرد، اکنون درصدد بود با دادن موقعیت سیاسی به بخش خصوصی و شریک ساختن عناصر آن در قدرت، از یک‌سوی حمایت کامل سیاسی آن را جلب کند و از سوی دیگر، ترکیبی جدید با قابلیت‌های روزافزون به‌وجود آورد. اینچنین است که شاه در این زمان، دولت آموزگار را دولت اتحاد ملی خطاب می‌کند. اما واضح بود که چنین اقدام ضربتی، راه‌حل مشکل دیرینه ایران، یعنی اقتصاد دولتی نخواهد بود. این عمل برخی سرمایه‌گذاران را نگران کرد و تا حدودی موجب انتقال سرمایه خصوصی به خارج از کشور شد. علی‌رضایی از اصلی‌ترین عناصر بورژوازی صنعتی و صاحب گروه صنعتی عظیم نورد و مؤسس بانک شهریار – که نخستین اقدام جدی در جهت بنیانگذاری گروه‌های صنعتی به سبک غرب از جانب وی بر داشته شده بود- در واکنش به برنامه‌های دولت آموزگار که هم‌راستا با اعلام اصل هجدهم انقلاب از سوی شاه، مبنی بر توقف رشد زمین و ضرورت تولیدی شدن سرمایه‌ها به‌جای راکد ماندن بود، گفت: جناب آموزگار، ای کاش شاهنشاه عالیقدر ما، ۱۰ سال قبل اصل هجدهم انقلاب امبارزه با معاملات سودگران زمین‌ها و اموال غیرمنقول را اعلام می‌فرمودند!…»

■ **در حال حاضر، هر کس بر خر خود سوار است!**
پس از سیری شدن مدتی از صدارت جمشید آموزگار، ناتوانی وی در اداره امور به وضوح مشخص شد. بسا رجال رژیم گذشته در خلوت خویش این نکته را ابرام و تحلیل می‌کردند. به عنوان پراخ پروری راجسی در خاطرات روز ۱۴ مرداد ۱۳۵۷، از امیرعباس هویدا وزیر وقت دربار، چنین روایتی به دست داده است:
«موقع صرف ناهار – که با خاویار شروع شد – هویدا راجع به وضع حکومت صحبت کرد و گفت دولت فلج شده، حزب رستاخیز مرده و لاشه‌اش را دفن کرده‌اند، در مملکت هم هیچ سیاستی وجود ندارد… بعد هم با اشاره به اینکه شاه را آخرین بار در روز پنجشنبه دیده، در وقت خیلی نگران است و به‌نظر می‌رسد که فهمیده باشد انتخاب جمشید آموزگار به نخست‌وزیری، کاملاً اشتباه بوده و این در حالی‌است که اگر نخواهد این اشتباه را با برگزیدن هوشمند انصاری جبران کند، باز هم به سبب نوع زندگی پرلوه هوشنگ انصاری، اشتباه بزرگ‌تری را مرتکب می‌شود که غیر از انصاری هم البته فکر نمی‌شود بتوان کسی دیگری را براسای این مقام پیدا کرد، چون در حال حاضر هر کسی بر خر خود سوار است و اصولاً چیزی که در مملکت وجود ندارد، یک کنترل مرکزی است. دولت آموزگار این تنها راه حفظ حیات خود را در این دیده که زیر دامن شاه پناه بگیرد و صرفاً اطاعت از منویات شاهانه را اساس تمام اقدامات خویش قرار دهد…»

راجی در روزنگاشت ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ نیز شرایط کشور را در اواخر صدارت جمشید آموزگار و از زبان امیرعباس هویدا، به شرح ذیل بازنمایاند:
«صحن صحبت با اصرار فراوان به هویدا قبول‌اندم از شاه خواهد هرچه زودتر شخص دیگری را به نخست‌وزیری بگمارد که ذکاوت سیاسی و چمه مردمی داشته باشد و بتواند به سرعت خلأ بوجود آمده بین شاه و مردم را پر کند، هیجان حاکم بر جامعه را کاهش دهد، از فروغلتیدن کشور به گرداب هلاک جلوگیری کند و ضمن همه اینها روزنه‌ها را نیز برای تنفس سیاسی در مملکت باز نگه‌دارد. هویدا در جواب گفت این مسئله را قبلاً با شاه در میان نهاده است و شاه نیز قبول کرده که گماردن چنین شخصی ضررها در این حوزه، امواج مخالفت‌های سیاسی هم فروکش کند. او گرچه در آغاز با شمایل یک صدراعظم دموکرات و روادار روی کار آمد، اما جامعه معترض ایران در آن روز، وی را جدی نگرفت و نهایتاً دوره دولت وی نیز رو به پایان گذاشت. رضا سردی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره می‌نویسد:
«بحران اقتصادی در رژیم شاه، از حدود سال ۱۳۴۴ آغاز و به‌تدریج در سسال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۶، عمیق تر شد. این نخستین بحران